

فرمان مافوق

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»

نیس - فرانسه

بینوا در تهران با انفجار یک «بمب جاندار» در میان کوچه و بازار اورشلیم با بدیار مرگ فرستادن میلیونها زن و مرد و پیر و جوان، کودک سالم و بیمار وجود دارد؟ اینها با هم قابل مقایسه نیستند؟

پس اجازه بدهید تا سه آزمایش تاریخی که در مورد رفتار انسانها انجام شده را به حضورتان تقدیم کنم که از هر گفتاری کاملتر و از هر جوابی بیشتر روشنگر این موضوع خواهد بود.

اثر «اش» یا مطابقت با گروه: Salomon E. Ash

در سالهای ۱۹۵۰ با یک آزمایش ساده تأثیر یک گروه را روی فرد ثابت کرد به این ترتیب یک روی یک ورقه کاغذ دو خط و روی یک کاغذ دیگر سه خط که یکی از آنها بطول مساوی با خطهای روی ورقه اولی بودند کشید.

این دو ورقه را به هر فردی نشان میدادند قادر بود تشخیص دهد کدام خط از برگه دوم با دو خط برگه اول متساوی الطول است.

در آزمایش دوم «اش» یک گروه ۸ نفره شریک داشت و نفر نهم مورد آزمایش قرار میگرفت. ۸ نفر همدستان «اش» یک خط اشتباه را بعنوان خط هم طول نشان میدادند، نفر نهم که تشخیص اولیه اش درست بود عقیده اش را عوض کرده به آنها در این مورد هم عقیده میشد. (بین ۳۵ تا ۷۵ درصد موارد)، فقط ۲۵ درصد هرگز تحت تأثیر قرار نگرفته روی نظریه خودشان پابرجا می ماندند.

اطاعت کورکورانه از مافوق یکی دیگر از آزمایشهای جالب در این مورد است. در اوائل سالهای ۱۹۷۰ «استانلی میلگران» (Stanley Milgran) محقق یهودی امریکائی که از جواب یک نواخت جلادان نازی که همه یک زبان میگفتند ما تقصیری نداریم بلکه از مافوق خود اطاعت کرده ایم بهت زده شده بود، این آزمایش را که یکی از مهمترین و معروفترین آزمایشهای علوم انسانی در قرن بیستم است انجام داد:

میلگران با درج آگهی در روزنامه ها، تعداد زیادی داوطلب در دانشگاه گرد آورد و به آنها گفت مایل است اثر تنبیه را روی آموختن ثابت کند. آزمایش بر این قرار بود که داوطلبان می بایست چند لغت را به شاگردان (در حقیقت

در اخبار شنیدم که یک آدم نمای فلسطینی با انفجار بمبی که به کمر خود بسته بود در محله مسکونی مهاجرینی که برای کار و سیر کردن شکم زن و فرزندان خود به اسرائیل رفته اند باعث هلاکت حداقل بیست نفر و زخمی شدن بیش از صد نفر گشت. در اخبار صبح هم شنیده بودم که در الجزائر بیش از ۴۰ نفر بدست افراد وابسته به جهاد اسلامی کشته شده اند. از نقاط دیگر دنیا که حرفی نمیزنم ولی از ابراز احساسات خود نسبت به خبری که در مجله «پیام» در مورد مردی که در تهران چهار بار به دار آویخته شد نمیتوانم خودداری کنم زیرا این احساسات فقط جنبه عاطفی نداشت بلکه بر جسم نیز اثر کرد و دچار حالت تهوع شدم، حالتی که بذاق در دهان تلخ میشود و انسان میخواهد بی ادبانه آنرا از وجود خود خارج کند.

از خود می پرسم اگر فردا در این دنیا و یا برای آنان که با انفجار «بمب سر خود» کشته شده اند در آن دنیا، دادگاهی بسان دادگاه نورنبرگ تشکیل شود، این آدم نماها برای دفاع از خود چه خواهند گفت. مردی که چهار بار طناب دار را پائین و دوباره به بالا کشیده است، در مقابل «قاضی» برای تبرئه خود چه جوابی خواهد داد؟ و بلافاصله همان جواب یکسان، یک نواخت و کوتاه متهمین دادگاه نورنبرگ در گوشم زنگ میزند: «اطاعت از مافوق».

در این دادگاه که برای اولین بار در تاریخ برای محاکمه متهمین به جنایات ضد بشری در شهر نورنبرگ پس از جنگ تشکیل شد سران بزرگ و مسئولان درجه اول رژیم نازی به محاکمه کشیده شدند تا برای اعمال غیر انسانی خود که موجب از دست رفتن میلیون ها نفر از هموعان بی گناهشان شده بود اقامه دلیل کنند. دلائل آنها را خوانندگان عزیز مجله «پیام» از من بهتر میدانند.

- گناهکار؟

- نه! «من از مافوق خود فرمانبرداری کردم. گناهی مرتکب نشده ام».

آری، بطور خلاصه این بود تنها جواب این جلادان بی رحم و مروت سیاهترین دوران بشریت در مقابل دادگاه تاریخی نورنبرگ: «اطاعت از مافوق».

میگویند چه وجه مشترکی بین چهار بار بدار آویختن یک

همدستان میلگران که رُل بازی میکردند) یاد دهند، در مقابل آنها یک دستگاه یا یک دکمه وجود داشت که با چرخانیدن آن، داوطلب (معلم) میتواندست برای تنبیه شاگردی که اشتباه میکند به او شوک برقی بین ۱۵ تا ۴۵۰ ولت بدهد. روی ۱۵ درجه نوشته بود شوک ضعیف و روی ۴۵۰ نوشته شده بود شوک خیلی قوی=خطرناک. وقتی شاگرد (هم دست میلگران) اشتباه میکرد، «معلم» یک شوک ضعیف به او میداد و شاگرد قیافه دردناکی بخود میگرفت. وقتی اشتباه ها تکرار میشد معلمان در وهله اول از اینکه شوک خیلی قوی و خطرناک را به شاگردان بدهند امتناع میکردند؛ در این موقع بود که میلگران وارد صحنه میشد و به آنها اول با آرامش و رفته رفته با شدت دستور میداد تا آزمایش را ادامه بدهند: «خواهش میکنم آزمایش را ادامه بدهید. از شما خواهش میکنم. این بسیار مهم است که شما این را ادامه بدهید...» و بالاخره با عصبانیت: «شما چاره ای ندارید، باید این آزمایش را ادامه بدهید.»

شاید تعجب کنید که بیش از دو سوم افرادی که در این آزمایش ها شرکت کردند به فرمان «بی رحمانه» استانلی میلگران سر نهاند و با وجود عجز و زاری و فریادهای «موش های مورد آزمایش» (در حقیقت همه شان بازیگران میلگران) به دادن شوکهای الکتریکی ۴۵۰ ولت بر آنها ادامه دادند. آیا میدانید این «معلمین» ظالم پس از اتمام آزمایش چه گفتند؟ همگی از اینکه مجبور شده بودند «شاگردان» بیگناه را این گونه شکنجه دهند از صمیم قلب متأسف بودند ولی چاره ای بجز اطاعت از پروفیسور میلگران نداشتند!

بعدها میلگران این آزمایش را دقیق تر کرد و ثابت نمود که هر چه فرمان دهنده به دستور گیرنده نزدیکتر بوده و از وجههء بیشتری برخوردار باشد، شدت اطاعت بیشتر است. مثلاً «وقتی میلگران مدتی به بهانه ای از «آزمایشگاه» دور شده دستیارش را بجای خود میگذاشت، اطاعت ضعیف تر میشد. دوم آنکه اگر داوطلب یا معلم خودش نمی بایست دکمه را بچرخاند ولی به دیگری دستور دهد تا اینکار را بکند، ۹۰ درصد افراد بدون اکراه تا ۴۵۰ ولت شوک الکتریکی را علیرغم عجز و ناله و فریاد به «شاگردان» وارد می ساختند.

آزمایش سوم آموزش اجتماعی «باندورا» نام دارد و تأثیر الگو یا مدل را نشان میدهد.

«الفرد باندورا» (Alfred Bandura) روانشناس کانادایی در سالهای ۱۹۶۰ دو گروه از بچه ها را در دو اطاق به

تماشای برنامه تلویزیونی وامیداشت. در تلویزیون اطاق اول خانم یا آقای با عروسک خود دعوا میکرد، او را کتک میزد و پاره پاره میکرد. در اطاق دوم، تلویزیون خانم یا آقای را نشان میداد که عروسک خود را در بغل گرفته او را نوازش میکند.

پس از اتمام برنامه، دو گروه کودک در یک اطاق سوم جمع میشدند و شروع به بازی میکردند. هر گروه از بچه ها مانند آنچه در تلویزیون دیده بودند با عروسک خود انجام میدادند.

ملاحظه میفرمائید؟ جوانان بدبخت و بینوای فلسطینی از سه مورد فوق «برخوردارند». آنها به فرمان رهبران انسان نمای خود و تحت تأثیر و فشار غیر مستقیم آنها و برای مطابقت با یک گروه، از کودکی با مدل و الگوی آدم کشی بزرگ شده دست به این اعمال غیر انسانی میزنند.

بزرگترین بدبختی این افراد این است که آنها فکر میکنند آزادانه و از روی میل خود دست به این جنایات زده، میکشند و کشته میشوند. آنها نمیدانند که بازیکه دست رهبران دون صفت خویش هستند و در حقیقت نمودار این گفته حافظ میباشد که میگوید:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

مردی که طناب دار را برای بار چهارم به بالا کشید آیا میتواندست طغیان کرده و از فرمان سرپیچی کند؟ نمیدانم.

گویا مذاهب برای راهنمایی انسانها و جلوگیری از انحرافات اخلاقی بوجود آمده اند ولی متأسفانه امروز بسیاری از جنایات بنام مذهب انجام میشود.

در اینجا ممکن است شما نیز مانند من مأیوس و دلسرد و از آینده نگران و نسبت به انسان بدبین و ناامید شوید. خوشبختانه در جراید خواندم که بی خانمان های نیویورک یا بقول شما «هوم لس» ها در روزهای آخر دسامبر پولهایشان را رویهم گذاشته به پلیسی که مدت یک ماه از کار برکنار شده و از حقوق خود در این مدت محروم شده بود بعنوان عیدی کریسمس تقدیم کرده اند. میدانید چرا؟ زیرا آن پلیس نیویورکی از فرمان راندن آن «هوم لس» از یک پارکینگ در سرمای کشنده ماه دسامبر سرپیچی کرده بود.

مژده ایدل که مسیحا نفسی میآید

که ز انفاس خوشش بوی کسی میآید

هنوز هم به آینده میتوان امیدوار بود.